



به فروغ، سلامی دوباره!

و مردم محله‌ی کشتارگاه
که خاک باغچه‌شان هم خون‌یست
و آب حوض‌هاشان هم خون‌یست
و تخت کفش‌هاشان هم خون‌یست
چرا کاری نمی‌کنند
چرا کاری نمی‌کنند

فروغ‌الزمان فرخزاد اراکی در دی‌ماه 1313 در یکی از خیابان‌های معز السلطنه‌ی تهران در کوچه‌ی خادم‌آزاد به دنیا آمد، و در محیطی مرفه و فرهنگی، اما سخت‌بسته، رشد کرد؛ او از کودکی با آثار فردوسی و سعدی و حافظ آشنا شد و به سرودن شعر روی آورد، و ناخودآگاه پای در راهی گذاشت که او را از دیگران متمایز ساخت و سرانجام به او چهره‌ی جهانی بخشید.

فروغ دوره‌ی کودکی‌اش تا پایان اول متوسطه را در مدرسه‌های ژاله و سروش و خسروخاور گذراند. در دوران دبیرستان که جسارت بیشتری پیدا کرده بود، غزل‌هایش را برای هم‌کلاسی‌ها و آموزگاران می‌خواند؛ و همان‌جا بود که به شعرزدی متهم‌اش کردند. علاقه‌ی زیاد به خیاطی و نقاشی سبب شد برای ادامه‌ی تحصیل به هنرستان بانوان برود، که فضای هنری آن را بیش از دیگر جاها خوش می‌داشت. اما این دوره را به پایان نرساند، و در شانزده‌سالگی با وجود مخالفت خانواده در مراسمی بسیار ساده با پرویز شاپور، همسایه‌ی دیواربه‌دیوار و خویشاوند مادری‌اش، ازدواج کرد. و چندی بعد با او به اهواز رفت. ازدواج زودهنگام، سفر به اهواز و رهایی از قوانین سختگیرانه‌ی خانه‌پدري دره‌ای تازه را به روی او گشود و به شعرش جلوه‌ی خاص بخشید. فروغ تنها فرزندش، کامیار، را در تهران در اتاق کودکی خود به دنیا آورد و به اهواز بازگشت. دوری از کامیار در پی جدایی از همسرش، فروغ را برای چند ماهی روانه‌ی آسایشگاه روانی کرد. پس از آن، اگرچه به زندگی عادی بازگشت، اما زندگی‌اش هرگز قرین آرامش نبود.

فروغ که نخستین کتاب خود *اسیر* را در دوران زندگی با پرویز شاپور به چاپ رسانده بود، پس از جدایی مجموعه‌ی *دیوار* را به چاپ سپرد، و برای گریز از روزمره‌گی و روابط شخصی و محفلی راهی آلمان و ایتالیا شد، با این امید که زبان‌های آلمانی و ایتالیایی را بیاموزد و با فرهنگ اروپا آشنا شود.

پس از بازگشت، مجموعه‌ی **عصیان** را در سال 1336 منتشر کرد که شهرت بسیار برای او به ارمغان آورد. از تابستان 1337، با فاصله‌گیری از محیط و معاشران پیشین، برای گذران زندگی به استخدام استودیوی فیلم گلستان درآمد. اما روح عصیان‌گر فروغ در ظرف شغلی ساده نمی‌گنجید. شوق به آموختن و پشتکار او در یادگیری زمینه‌ی شدت با پشت‌گرمی ابراهیم گلستان استعداد خود را در عرصه‌های گوناگون بیازماید و در کنار شعر و شاعری در زمینه‌های دیگر نیز، از ترجمه تا فیلم‌نامه‌نویسی و از بازیگری تا تهیه و تدوین و صداگذاری فیلم‌های مستند، دست به تجربه بزند. در میان این تجربه‌گری‌ها می‌توان این نمونه‌ها را برشمرد: ترجمه‌ی **ژان مقدس**، فیلم‌نامه‌ی درباره‌ی چهره‌ی راستین زن ایرانی، همکاری در ساخت چند مستند شناخته‌شده از جمله **موج و مرجان و خارا و خشت و آینه**، بازی در نمایش‌نامه‌ی معروف **شش شخصیت در جست‌وجوی نویسنده** اثر پیرآندلوی ایتالیایی به کارگردانی پری صابری در 1342 و، پرآوازه‌تر از همه، سفر او به میان جذامی‌های تبریز و ره‌آورد آن مستند **خانه سیاه است** در 1341 که با این کلام آغاز می‌شد: "دنیا زشتی کم ندارد، زشتی‌های دنیا بیشتر بود اگر آدمی بر آن‌ها دیده بسته بود، اما آدمی چاره‌ساز است." **خانه سیاه است** جایزه نخست جشنواره اوبرهاوزن آلمان را برای فروغ به ارمغان آورد اما این فیلم، بیش از هر چیز، مصداق عینی این گفته‌ی او بود که: شاعر بودن یعنی انسان بودن.

فروغ که با طبیعت شورشی و جست‌وجوگر خویش دریافته بود "در جوی‌های حقیری که به گودال ختم می‌شوند مرواریدی صید نخواهد کرد"، و چه‌گونه دیدن را از نیما آموخته بود، با جان زنانه‌ی خویش و به‌کارگیری آمیزه‌ی والا از فرم و محتوا، ظرفیت‌های بالقوه‌ی زبانی، عمق دید و مهارت‌های کلامی، دست‌رَد بر سینه‌ی توقف زد.

چرا توقف کنم
من خوشه‌های نارس گندم را
به زیر پستان می‌گیرم
و شیر می‌دهم.

و درست در زمانی‌که اعتماد عمومی از ریسمان سست عدالت آویزان بود، **تولدی دیگر** را به چاپ رساند. صدای زنانه‌ی پُرسنده و عصیان‌گری که طنین آن در آثار پیشین او به گوش می‌رسید، در شعرهای **تولدی دیگر** پژواکی چنان پُرشور یافت که ذهن‌های مذکر از لابلای سطرهای شعرش نیز صدای "زن" شنیدند. فروغ اندیشه را از خلال منشور غنایی انسان ارائه داد؛ اندیشه‌ی که در شعر او درونی و متبلور شده بود و رو به سوی ذات آزاد آدمی و شعر داشت. او رهایی انسان و رابطه‌هایش را محور شعر خود کرد؛ چرا که دریافته بود ذات آزاد شعر از آزادی آدمی جدایی‌ناپذیر است.

فروغ که در سال‌های پایانی عمر با حرکت آزادی‌خواهانه مردم به آگاهی سیاسی/ اجتماعی عمیق‌تری رسیده بود، صلیب سرنوشت بر دوش راه جذام‌خانه‌ها را در پیش گرفته بود، در بیداری خواب کسی را می‌دید که "می‌آید و نان را قسمت می‌کند، سینمای فردین را،

شربت سیاه سرفه و نمره‌ی مریض‌خانه را " . . . اندکی پس از تولد **دیگر** که بی‌شک هنوز ناگفته‌های بسیار، حرف‌هایی تازه و صمیمانه و باطراوت، برای گفتن داشت، در بعدازظهر برفی 24 بهمن‌ماه در تصادف رانندگی جان باخت و در گورستان ظهیرالدوله در خاک آرمید. اما بی‌تردید از میان بچه‌هایی که در بطن آینده گام می‌زنند دخترانی زهدان زمانه را خواهند شکافت و تپش‌های عاشقانه‌ی قلب فروغ را نه‌تنها از لابلای سطرهای عاشقانه‌اش به پرویز شاپور، که از مجموعه‌ی نامه‌های او به پرویز و کامیار گرفته تا نورمحمد، پدر جذامی پسرخوانده‌اش حسین، کشف خواهند کرد.

کانون نویسندگان ایران در چهل‌وچهارمین سال درگذشت فروغ فرخزاد، پروازش را با احترام به یاد خواهد آورد.

کانون نویسندگان ایران
23 بهمن 1389